

ترجمه فارسی دو نمونه از معربات فارسی قرآن کریم «ابریق» و «استبرق»

که الهه شاه پسند*

محمدعلی رضایی کرمانی**

چکیده

در قرآن واژگانی وجود دارند که از اصالت عربی برخوردار نیستند؛ این واژه‌ها، معرب یا دخیل نامیده می‌شوند. درباره تعداد معربات فارسی در قرآن، اختلاف نظر وجود دارد، اما اصل وجود آنها مورد اتفاق است. درباره ترجمه معربات فارسی، زبان اصلی این کلمات و زبان مقصد در ترجمه، یکسان است. در نتیجه، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌توان این واژگان را بی‌نیاز از ترجمه شمرد؟ و یا می‌توان شکل پیش از تعریب کلمه را بدون در نظر گرفتن دگرگونی‌های معنایی لغت، به کار گرفت؟ این نوشتار با محور قرار دادن دو واژه معرب از فارسی «ابریق» و «استبرق»، پاسخ این سؤالات را جست‌وجو می‌نماید.

روش پژوهش، کتابخانه‌ای و مبتنی بر توصیف و تحلیل بوده و بعد از معناشناسی و نقد ترجمه‌های ارائه شده از این دو واژه، به این نتیجه رسیده است که نمی‌توان شکل معرب کلمه و نیز شکل پیش از تعریب آن را - بدون در نظر گرفتن معانی جدیدی که نزد مخاطب امروزین یافته است - در ترجمه به کار گرفت. در نتیجه، معادل «آبریز» برای لفظ «ابریق»، و «دیبای ضخیم» یا «دیبای درشت بافت» برای «استبرق» برگزیده می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: ترجمه قرآن، معربات فارسی، ابریق، استبرق.

مقدمه

به بررسی ترجمه‌های فارسی ارائه‌شده از این دو کلمه بپردازیم؛ آیا می‌توان این واژگان را بی‌نیاز از ترجمه شمرد؟ و یا آیا می‌توان شکل پیش از تعریب کلمه را بدون در نظر گرفتن دگرگونی‌های معنایی لغت و معانی جدیدی که نزد مخاطب امروزیین یافته است، به کار گرفت؟

برای پاسخ‌گویی به این سؤالات، ترجمه‌های فارسی قرآن کریم را ذیل آیات مربوط به این دو واژه مورد بررسی قرار می‌دهیم. به این منظور، معنای کلمه را در گفتار معرب‌نویسان، کتب لغت و ادب عربی و نیز تفاسیر جست‌وجو کرده و در نهایت، ترجمه‌های صورت‌گرفته از کلمه را بررسی می‌کنیم.

«مُعَرَّب» اسم مفعول از مصدر تعریب است. تعریب، باب تفعیل از ماده «عَرَبَ» و به معنای عربی کردن لفظ به منظور تصرّف در کلمه و اجرای وجوه اعرابی در آن است. مُعَرَّب لفظی است که عرب آن را از عجم گرفته است (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۱۹).

خفاجی اصطلاح تعریب را این‌گونه تعریف کرده است: «تعریب انتقال لفظ از صورت عجمی به شکل عربی است. در این باره لفظ تعریب مشهور است؛ اما سیوییه - که در زبان عربی پیشگام است - و برخی دیگر، آن را اعراب نامیده‌اند. در نتیجه، [به این الفاظ] مُعَرَّب و مُعَرَّب می‌گویند (خفاجی، ۱۳۸۲، ص ۳). نیز سیوطی نوع نوزدهم «المزهر» را به معرّبات اختصاص داده و در تعریف معرّب آورده است: «الفاظی که عرب به کار می‌برد و در زبانی غیر از عربی برای معانی وضع شده‌اند. در این باره می‌گوییم: عَرَبْتَهُ العَرَب وَأَعْرَبْتَهُ» (سیوطی، ۱۹۹۸، ج ۱، ص ۲۱۱).

حکم به غیر عربی بودن یک کلمه، پیرو ضوابطی است که در جایگاه خود مورد بحث قرار گرفته است

در زبان عربی مانند هر زبان دیگر واژگانی وجود دارد که دخیل بوده و از اصالت عربی برخوردار نیستند؛ به چنین واژگانی، معرّب نیز گفته می‌شود. بخشی از این واژگان که پیش از ظهور اسلام به عربی راه یافته و مورد کاربرد قرار گرفته‌اند، بعد از نزول قرآن، در این کتاب مقدس به کار گرفته شده‌اند. در این میان، زبان فارسی نیز بی‌بهره نبوده است. گرچه درباره تعداد معربات فارسی در قرآن، اختلاف نظر وجود دارد، اما اصل وجود آنها مورد اتفاق است. بررسی جایگاه معربات فارسی در ترجمه قرآن به فارسی، شایسته پژوهش است.

نظر اهل لغت و مفسران، در فارسی یا عربی دانستن یک کلمه، در معنا و تفسیری که از آن ارائه می‌دهند، تأثیرگذار خواهد بود. تفاوت در این زمینه، گاه موجب تفاوت در وجه تسمیه شیء و گاه موجب اختلاف نظر درباره برخی از خصوصیات آن شده است. این تفاوت‌ها در ترجمه نیز منعکس گردیده است. مترجمانی که اصالت فارسی کلمه را پیش‌فرض قرار داده‌اند نیز در ترجمه واژه یکسان عمل نکرده‌اند؛ همسانی زبان اصلی این کلمات و زبان مقصد در ترجمه، موجب شده است که برخی این واژگان را بی‌نیاز از ترجمه بدانند.

آثاری که در زمینه معربات نگاشته شده‌اند، همگی با ارائه زبان اصلی کلمه، به فهم معنای دقیق آن و در نتیجه، فهم آیات قرآن کریم یاری‌رسان هستند. نیز چند و چون ترجمه واژه «سرادق» در ترجمه‌های فارسی قرآن کریم، پیش از این به‌طور خاص در مقاله فرشچیان با عنوان «سرادق، سراپرده و ترجمه‌های فارسی قرآن کریم» (فرشچیان، ۱۳۸۹) مورد بحث قرار گرفته است. اما درباره دو واژه فارسی الاصل «ابریق» و «استبرق»، پژوهشی جداگانه مشاهده نشد؛ از این رو، در این پژوهش برآنیم تا

جوالیقی به فارسی بودن سیزده کلمه قرآنی اشاره می‌کند (جوالیقی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۵-۵۱) و سیوطی، در *الاتقان* هجده کلمه، در *المهذب* نوزده کلمه و در *المتوکلی* بیست و یک کلمه را فارسی دانسته است (ر.ک: سیوطی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۴۳؛ همو، بی تا ب، ص ۶۵؛ همو، بی تا الف، ص ۲۲). «ابریق» و «استبرق» از واژگانی هستند که از نظر بیشتر دانشمندان، فارسی هستند.

بررسی دو نمونه از معربات فارسی در ترجمه‌های

قرآن کریم

۱. ابریق

کلمه «ابریق» در قرآن کریم یک بار در آیه ۱۸ سوره واقعه آمده است: ﴿يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَّ أَبَارِيقٍ وَّ كَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ﴾ (واقعه: ۱۷ و ۱۸).

أباریق جمع ابریق بوده و چنانکه از ظاهر آیه پیداست، ظرفی بهشتی است که در پذیرایی از بهشتیان مورد استفاده قرار می‌گیرد. بسیاری از اهل لغت و معرب‌نویسان، این کلمه را معرب از فارسی دانسته‌اند.

الف. ابریق در نگاه معرب‌نویسان: جوالیقی این کلمه را معرب از فارسی و به یکی از این دو معنا می‌داند: «آب‌راه» یا «آب ریختن به آرامی» (جوالیقی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۲۰). سیوطی در آثار خود به نقل آرائی که این کلمه را فارسی معرب شمرده‌اند پرداخته و به نظری برخلاف آن اشاره نکرده است (سیوطی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۱۲۹؛ همو، بی تا ب، ص ۶۵؛ همو، بی تا الف، ص ۲۲؛ همو، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۲۰۹).

ادی‌شیر درباره ابریق می‌نویسد: «ظرفی از سفال یا فلز است که دسته، دهانه و لوله دارد و معرب «آبریز» است. این کلمه در فارسی به دلو، کاسه حمام و سطل و امثال اینها نیز اطلاق شده است» (ادی‌شیر، ۱۹۹۸م، ص ۶).

(جوالیقی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۸-۲۹). اما بعد از تشخیص این امر، نوبت به شناسایی زبان اصلی کلمه می‌رسد. سیوطی در *المتوکلی* لغات غیرعربی قرآن را در محدوده ده زبان فارسی، رومی، هندی، سریانی، عبرانی، نبطی، قبطی، ترکی، زنجی، و بربری می‌داند (سیوطی، بی تا، ص ۲۲-۳۰). جوالیقی این لغات را متشکل از فارسی، یونانی، لاتینی، سریانی، عبری و حبشی دانسته است (جوالیقی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۱). بلاسی نیز در این زمینه، هشت لغت عبری، حبشی، بربری، قبطی، فارسی، هندی، لاتینی و یونانی را مطرح کرده است (بلاسی، ۱۳۶۹ق، ص ۶۷-۶۹). به هر حال، وجود لغاتی از زبان فارسی در قرآن، مورد اتفاق است.

پیش از اسلام، ارتباط اعراب با پارسی‌زبانان، قوی‌تر از ارتباط آنها با دیگر همسایگان بوده است و همین ارتباط، اساس تبادلات لغوی شکل‌گرفته میان دو ملت عرب و فارسی‌زبان در قبل و بعد از اسلام بود. روایات تاریخی نیز بر برخی از مواصلات اجتماعی میان فارس و عرب دلالت می‌کنند. مانند اینکه کسری (پرویز) از منذر چهارم خواست گروهی از اعراب را برای ترجمه کتب به سوی او گسیل دارد. به هر حال، محققان تأکید دارند که به دلیل ارتباط قوی عرب و فارس پیش از اسلام، تأثیری که لغت فارسی بر عربی گذاشته، قوی‌تر از تأثیر لغات غیرسامی دیگر بر این زبان بوده است (عبدالعزیز، بی تا، ص ۱۹-۲۲).

در اینکه چه تعداد از کلمات فارسی در قرآن وجود دارند، همواره نظرات مختلفی وجود داشته است. در *اللغات فی القرآن* منسوب به ابن عباس - که در آن، در کنار معنای هر واژه، می‌توان لهجه یا زبان مبدأ لغت را نیز مشاهده کرد - تنها تصریح به فارسی بودن دو کلمه ملاحظه شد (ابن‌عباس، ۱۳۶۵ق، ص ۳۱ و ۳۵).

اطلاق شده است؛ با این تفاوت که در این حالت، عربی و از ریشه «بَرَقَ» می‌باشد:

برخی از لغویان، همچون ازهری و راغب اصفهانی، ابریق به معنای ظرف را در کنار ابریق به معنای شمشیر، ذیل ماده «بَرَقَ» آورده و به معرب بودن آن اشاره‌ای نکرده‌اند (ازهری، ۲۰۰۱م، ج ۹، ص ۱۱۶؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۱۸). اما برخی به تفاوت این دو کلمه در اصل لغوی توجه داشته‌اند. ابن‌سیده، «سیف ابریق» را از «برق الشیء» به معنای «درخشندگی شیء» مأخوذ می‌داند، و یادآور می‌شود: آنجا که ابریق نامی برای ظرف باشد، فارسی و معرب است و در معنای آن، از کراع نقل می‌کند: ابریق همان کوزه است و ابوحنیفه آن را در جایی همان کوزه و در جایی دیگر چیزی شبیه به کوزه معنا کرده است. به هر حال، این کلمه فارسی است (ابن‌سیده، ۲۰۰۰م، ج ۶، ص ۴۰۰).

ابن‌درید نیز آورده است: ابریق فارسی و معرب است. اما اینکه می‌گویند: «سیف ابریق»، از ریشه بَرَق و بر وزن افعیل است و عربی می‌باشد (ابن‌درید، ۱۳۷۸ق، ص ۴۴۶). او در جمهرة اللغة نیز در باب «کلماتی که بر وزن افعیل هستند»، به این مطلب اشاره دارد (ابن‌درید، ۱۹۸۷م، ج ۲، ص ۱۹۲؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۰، ص ۱۴ و ۱۶؛ طریحی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۱۳۷؛ زبیدی، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۸۵-۲۸۶).

در برخی متون کهن ادب عربی نیز می‌توان به توصیفات مفیدی از این واژه دست یافت. ابن‌سیده در المخصص آورده است: اباریق، اکواب و کیزان همه فارسی هستند و مفرد آنها ابریق، کوب و کوز است. کوب ظرفی است که دستگیره ندارد و البته گاهی دارای خرطوم و دستگیره است و ابریق و کوزه دارای دستگیره هستند (ابن‌سیده، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۹۹). او در توصیف

وی «الایریز» و «الایریزی» را نیز به عنوان دو کلمه معرب مورد اشاره خود دانسته و احتمال می‌دهد این دو لفظ مأخوذ از فارسی و مرکب از «آب + ریز» باشند (همان). آرتور جفری ابریق را از جمله معریات فارسی و ترکیبی از «آب + ریختن» (جفری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۲) و رفائیل نخله آن را ترکیبی از «آب + ریز» می‌داند (نخله، بی‌تا، ص ۲۱۶). منجد نیز با اذعان به دخیل بودن این کلمه، به ذکر کاربردهای آن در شعر جاهلیت پرداخته است و از این رهگذر می‌کوشد استعمال آن نزد عرب قبل از نزول قرآن را به اثبات برساند (منجد، ۱۳۹۸ق، ص ۳-۴).

بلاسی درباره معنای کلمه آورده است: «کراع می‌گوید: ابریق همان کوزه است و ابوحنیفه در یک جا آن را همان کوزه و در جای دیگر چیزی شبیه به کوزه دانسته است. عرب اباریق خمر را به گردن پرندگان آبی تشبیه کرده است. همچنین ابریق به آهو تشبیه شده است. این کلمه به معنای شمشیری که بسیار براق باشد نیز به کار رفته است» (بلاسی، ۱۳۶۹ق، ص ۱۱۵).

رواس نیز بعد از اشاره به برخی از مطالب پیشین، کوشش بعضی از لغویان برای بازگرداندن این کلمه به اصل «بَرَقَ» و ذکر «برق و درخشندگی» این شیء به عنوان وجه تسمیه آن را بیراهه می‌داند (رواس قلعه‌چی، ۱۴۰۶ق، ص ۳۲). این در حالی است که برخی در نفی غیرعربی بودن این کلمه، همین گونه از دلایل را مستمسک قرار داده‌اند (جمیلی، ۲۰۰۲م، ص ۲۰۲).

برخی نیز نه تنها «ابریق» را دارای اصالت عربی معرفی کرده‌اند، بلکه معتقدند «آبریز» از همین اصل عربی به فارسی راه یافته است (فهمی خشیم، ۱۹۹۷م، ص ۴۰).

ب. ابریق در کتب لغت و ادب عربی: چنان‌که گذشت، «ابریق» به معنای ظرفی با ویژگی‌های مخصوص به خود، معرب و فارسی است. اما این کلمه به شمشیر درخشنده نیز

ترجمه: ابریق ما درحالی که قطره‌ای شراب در دهانه آن است، گویی پرنده‌ای است که یاقوتی به منقار گرفته است. این توصیف را می‌توان مؤید گفتار ابن سیده دانست؛ چراکه محل خروج آب از این ظرف به منقار پرنده تشبیه شده است.

ج. بررسی کلمه در تفاسیر: اباریق در سیاق این آیه در تقابل با اُکواب قرار گرفته است. این نکته موجب شده است که معنای ابریق در تفاسیر، همیشه در مقایسه با کوب مورد توجه قرار گیرد. بیشتر مفسران در معنای این دو کلمه آورده‌اند: کوب ظرفی است که دستگیره و خرطوم ندارد، اما ابریق دارای دستگیره و خرطوم است (فراء، ۱۹۵۵م، ج ۳، ص ۱۲۳؛ زجاج، ۱۴۰۸ق، ج ۵، ص ۱۱۰؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲۷، ص ۱۰۰).

ابن جوزی بعد از ذکر این مطلب، می‌افزاید: شیخ ما ابومنصور لغوی گفت: ابریق فارسی معرب است و معنایش در فارسی، یکی از این دو است: «آب راه» یا «آب ریختن به آرامی» و عرب از دیرباز آن را به کار می‌برده است (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۲۲۱).

سورآبادی در تفسیر خود، «کوب» و «ابریق» را «کوزه» و «آب دستان» معنا کرده و توضیحی بر آن نیفزوده است (سورآبادی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۲۵۱۱).

برخی از مفسران در بیان وجه تسمیه ابریق نگاشته‌اند: این ظرف از آن رو ابریق نام گرفته است که به دلیل صفا و درخشندگی رنگش برق می‌زند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۳۲۷؛ بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۷). این دیدگاه به وضوح متأثر از دیدگاه لغویانی است که ابریق را مأخوذ از ریشه «بَرَقَ» - و نه یک لفظ اصالتاً غیرعربی - شمرده‌اند. اما چنان‌که از ابن‌درید نقل کردیم، ابریق به معنای درخشنده، در توصیف شمشیر به کار رفته است و نمی‌تواند معرف ظرف مذکور باشد.

ابریق، شعری را همراه با شرح آن از دیگری نقل و سپس آن را نقد کرده است: «مقدمة قزاً کأن رءوسها... رءوس بنات الماء أفرعها الرعد»؛ در این شعر، گردن پرندگان آبی، درحالی که گردن خود را راست کرده‌اند، به «ابریق» تشبیه شده است؛ برای همین گفته است: «آن‌گاه که رعد آنها را می‌ترساند.» این فرد در نقل شعر و نیز در تفسیر آن اشتباه کرده است. شعر چنین است:

مقدمة قزاً کأن رقابها

رقاب بنات الماء تفرع للرعء
اشتباه او در تفسیر شعر آنجاست که می‌گوید: «گردن پرندگان آبی، آن‌گاه که گردنشان را راست کنند، به گردن اباریق تشبیه شده است»؛ برای همین گفته است: «آن‌گاه که رعد آنها را می‌ترساند.» این اشتباه است؛ زیرا پرنده آن‌گاه که صدای رعد را می‌شنود، گردنش را راست نمی‌کند، بلکه آن را در هم می‌پیچد. [گردن] اباریق هم همین‌گونه کج است (همان، ج ۳، ص ۳۰۰).

طبق توصیف ابن سیده، «ابریق» ظرفی دارای دستگیره است که در ناحیه گردن انحنا دارد. این انحنا گویا برای هدایت نوشیدنی داخل این ظرف به ظروف دیگر است. در شعری از ابن‌معتز آمده است:

وحنان ركوع ابریق لكأس

ونادی الديك حى على الصبوح

(ثعالبی، ۱۳۰۹ق، ص ۲۸)

با توجه به مصرع اول، می‌توان گفت: ابریق ظرفی است که با گرفتن دستگیره آن، برای سرازیر شدن مایع داخل آن به ظروف دیگر، باید آن را به مانند رکوع نمازگزار خم کرد. در شعری از صاعد لغوی نیز آمده است: کأن ابریقنا والراح فى فمه

طيرٌ تناول ياقوتاً بمنقار

(تلمسانی، ۱۹۹۷م، ج ۳، ص ۹۶)

توجه مفسران به همشینی این واژه با اکواب بی دلیل نیست. این مسئله، توجه به تفاوت این دو کلمه و ترجمه آن دو را آشکار می‌نماید.

د. ابریق در ترجمه‌های فارسی قرآن کریم: شمار زیادی از مترجمان، در ترجمه این کلمه، از خود لفظ «ابریق» بهره گرفته‌اند (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۹، ص ۴۳۷؛ صفی‌علیشاه، ۱۳۷۸، ص ۷۳۹). اما برخی به ترجمه این واژه روی آورده‌اند. این کلمه در ترجمه‌های فارسی قرآن کریم، به صورت‌های زیر معادل‌یابی شده است: «آبدستان» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۵۶، ج ۷، ص ۱۷۹۵)، «آبریز» (ترجمه فولادوند و صفوی)، «کوزه» (ترجمه انصاریان، مجتبیوی، خواجوی) و یا به صورت مقید: «کوزه با دسته و لوله» (ترجمه سراج، فیض‌الاسلام) و یا «کوزه با گردن و بی‌گوشه» (رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۸، ص ۲۹۰)، یا «مشربه» (ترجمه بروجرودی)، «مشربه زرین» (ترجمه الهی قمشه‌ای)، «صراحی» (ترجمه فارسی و معزی)، «تُنْگ» (ترجمه‌های طاهری و یاسری) و یا به صورت مقید: «تنگ بلور دسته‌دار» (تقفی تهرانی، ۱۳۹۸ق، ج ۵، ص ۱۲۷)، «قدح» (ترجمه ارفع)، «پارچ» (ترجمه کاویانپور) و «آفتابه» (حجتی، ۱۳۸۴، ص ۵۳۵).

ه. نقدی بر ترجمه‌های واژه ابریق:

۱. ابریق: برخی در ترجمه، از خود کلمه ابریق بهره گرفته‌اند. این امر یا به دلیل دشواری معادل‌یابی در نگاه آنان بوده است و یا به دلیل فارسی بودن اصل کلمه، در برگردان متن قرآن به فارسی، آن را بی‌نیاز از ترجمه شمرده‌اند. اما باید در نظر داشت که گرچه اصل این کلمه فارسی است، ولی شکل کنونی آن در قرآن، معرب است و دست‌کم نیازمند آن است که صورت غیرمعرب آن در فارسی را در ترجمه لحاظ کنیم. البته در این باره نیز در نظر گرفتن مخاطب امروزی و میزان آشنایی او با شکل

غیرمعرب کلمه ضروری است.

گرچه نمی‌توان کاربرد شکل معرب کلمه «ابریق» را در متون فارسی نادیده انگاشت، اما باز هم این مسئله مجوزی برای به‌کارگیری این لفظ در ترجمه نیست. در لغت‌نامه دهخدا درباره معانی ابریق چنین آمده است: معرب آبری یا آبریز، ظرفی سفالین برای شراب: ابریق می‌مرا شکستی ربی / بر من در عیش من بستی ربی (منسوب به خیام)؛ آبدستان، کوزه آب، کوزه: پس فرو شد ابله ایمان را شتاب / اندر آن تنگی به یک ابریق آب (مولوی)؛ آوند چرمین لوله دار که بدان وضو سازند، مطهره، ظرف سفالین با گوشه و دسته و لوله که بدان طهارت کنند، لوله‌ین. آفتابه، مطهره فلزین: روزی تا به شب رفته بودیم و شبانگه پای حصار خفته که دزدی بی‌توفیق ابریق رفیق برداشت که به طهارت می‌رود بغارت رفت (گلستان) (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۳۱۲).

۲. آبدستان: آبدستان کلمه‌ای فارسی و بیانگر ظرفی با خصوصیاتی است که درباره ابریق گذشت. ابریق در مذهب‌الاسماء «آبدستان» معنا شده است (زنجی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۳۳). در لغت‌نامه درباره آبدستان آمده است: مشربه؛ نیز به آفتابه‌ای که بدان دست و روی شویند گفته می‌شود: سر فرو برد و آبدستان خواست / بازوی شهریار را بریست (عسجدی یا سنایی یا عنصری)؛ آسمان آورده زرین آبدستان ز آفتاب / پشت خم پیش سران چون آبدستان آمده (خاقانی)؛ من خمش کردم که آمد خوان غیب / نک بتان با آبدستان می‌رسند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۱).

چنان‌که در تعریف این لفظ گذشت، این ظرف بیشتر برای شست‌وشو استفاده می‌شود؛ حال آنکه طبق سیاق آیه، ابریق برای پذیرایی از بهشتیان مورد استفاده قرار می‌گیرد. علاوه بر این، مدلول واژه برای مخاطب عادی در این زمان، چندان شناخته‌شده نیست و استعمال آن در

ترجمه ابریق، به توضیح معنا نیازمند است.

۳. آبریز: امام شوشتری بعد از ذکر معانی «تُنْگ لوله‌دار» و «آفتابه» برای «ابریق»، می‌نویسد: این واژه، شکل عربی‌شده آبریز است که جزو دوم مخفف «ریزا - ریزنده» می‌باشد (امام شوشتری، ۱۳۷۴، ص ۹). ابن‌خلف تبریزی و دهخدا برای این واژه چهار کاربرد ذکر کرده‌اند: دلو: دوستی ز آبریز چرخ پیر / زآنکه آن، گه تهی بود گه پر (سنائی)؛ مبرز؛ متوضا، مبال: میان بسته یکسر برای گریز / نه مطبخ به جا ماند و نه آبریز (زجاجی)؛ چاه، چاه گنداب، گودی که در آن آب‌های مستعمل، چون آب حمام و آب مطبخ، گرد آید و در بعضی فرهنگ‌ها، به آبریز معنی مزبله نیز داده‌اند. ظرفی لوله و دسته‌دار که بدان وضو و طهارت کنند و معرب آن ابریق است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۵۴).

کاربرد اخیر این واژه، خصوصیات ظاهری ظرف موردنظر ما را تداعی می‌کند. البته با این تفاوت که این ظرف نیز همچون آبدستان مخصوص عرضه نوشیدنی نیست، بلکه بیشتر در شست‌وشو مورد استفاده قرار می‌گیرد و گویا در دوره‌های بعد از نزول قرآن از این ویژگی برخوردار گردیده است و این می‌تواند ما را در ترجمه ابریق - که ظرفی مخصوص به نوشیدنی بهشتی است - به آبریز، دچار تردید سازد. گذشته از این، کم‌کاربرد بودن این واژه در ادبیات کنونی، به کارگیری آن را منوط به توضیحی برای روشن شدن خصوصیات این ظرف می‌نماید.

۴. دیگر واژگان: از میان دیگر معادل‌های ارائه‌شده، تنها آفتابه است که از ویژگی‌های ظاهری ابریق برخوردار می‌باشد. اما کاربردهای این کلمه (ر.ک: همان، ج ۱، ص ۱۶۶)، بخصوص در ادبیات امروزی، بر آن سایه‌ای افکنده است که مانع می‌شود آن را به‌عنوان ترجمه‌ای

برای ابریق در نظر بگیریم.

گذشته از این کلمه، دیگر معادل‌های ارائه‌شده؛ یعنی «کوزه»، «مشربه»، «صراحی» (ر.ک: همان، ج ۱۰، ص ۱۴۹۰۶)، «تُنْگ» (ر.ک: همان، ج ۵، ص ۷۰۴۶)، «قدح» (ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۱۷۴۵۹) و «پارچ»، گرچه در ارائه نوشیدنی مورد استفاده قرار می‌گیرند، اما از خصوصیات ظاهری ابریق برخوردار نیستند و همین امر، کاربرد این واژگان را در ترجمه ابریق دچار مشکل می‌سازد. چاره‌جویی برای حل این مسئله، برخی را بر آن داشته است تا این کلمات را به‌صورت مقید به کار گیرند. استفاده از معادل «کوزه با دسته و لوله» و «تنگ بلور دسته‌دار» نمونه‌ای از این‌گونه تلاش‌هاست.

درباره ترجمه ابریق به «مشربه زرین» (ترجمه الهی قمشه‌ای)، نیز گفتنی است که این ترجمه متأثر از نظر لغویان و مفسرانی است که ابریق را نه معرب، بلکه مأخوذ از ماده «برق» در زبان عربی شمرده‌اند و از این رو، تَلألُو رنگ را یکی از خصوصیات ثابت ابریق دانسته‌اند.

در نتیجه، باید گفت: در ترجمه این واژه، نمی‌توان از شکل معرب کلمه بهره گرفت. گذشته از این، برخی از صورت‌هایی که برای حالت قبل از تعریب کلمه ارائه شده‌اند نیز به دلیل کاربردهایی که بعداً در ادبیات فارسی پیدا کرده‌اند، چندان مناسب نمی‌نمایند. از این رو، به نظر می‌رسد که ترجمه این لفظ، به یک عبارت ترکیبی که بیانگر خصوصیات ابریق و خالی از فضای شکل‌گرفته پیرامون برخی از معادل‌های ارائه‌شده باشد، نیازمند است. در نتیجه، شاید بتوان از معادل آبریز استفاده کرد؛ البته همراه با توضیحی میان دو کمان؛ مانند عبارت «ظرفی همچون گلابدان»، که خصوصیات ظرف موردنظر را در ذهن مخاطب کنونی تداعی نماید.

۲. استبرق

این کلمه در چهار آیه از قرآن کریم به کار رفته است؛ سه مرتبه در مقابل واژه «سندس» و در بیان جنس لباس‌های بهشتی و یک بار به تنهایی و در بیان جنس آستری تکیه‌گاه‌های بهشتی:

﴿أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا﴾ (کهف: ۳۱).

﴿يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ﴾ (دخان: ۵۳).
﴿مُتَّكِنِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ دَانٍ﴾ (رحمن: ۵۴).

﴿عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُندُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ (انسان: ۲۱).

الف. استبرق در نگاه معرب‌نویسان: «استبرق» از جمله واژگان دخیلی است که بیشتر معرب‌نویسان به فارسی بودنش معترفند.

ابن عباس درباره استبرق می‌گوید: به لغت فارس، دیبای غلیظ را گویند (ابن عباس، ۱۳۶۵ق، ص ۳۵).

زرکشی «سندس» را به معنای پرده و پوشش نازک و برگرفته از لغت هندی، و «استبرق» را نوع غلیظ آن معنا کرده است که با حذف قاف، کلمه‌ای فارسی است (زرکشی، ۱۳۹۱ق، ج ۱، ص ۲۲۸).

سیوطی «استبرق» را مأخوذ از فارسی و به معنای دیبای ضخیم دانسته است (سیوطی، بی‌تا، ص ۲۲). وی در معرفی اصل این کلمه به «استبره» (سیوطی، بی‌تا، ص ۷۱) و «استروه» (سیوطی، ۱۹۹۸م، ج ۱، ص ۲۰۹) اشاره می‌نماید.

ادی شیر می‌نویسد: «استبرق» دیبای ضخیم است و گفته شده است که آن دیبایی است که از طلا ساخته

می‌شود و یا لباسی از حریر ضخیم است. معرب از «استبر» است که در اصل به معنای غلیظ و ضخیم می‌باشد (ادی شیر، ۱۹۹۸م، ص ۱۰).

رفائیل نخله در معنای آن می‌نویسد: «استبرق» لباسی از حریر و نخ طلاست. وی در پی این جمله آورده است: استبرک لباسی از حریر است که روی آن با طلا نقاشی و نگارگری شده است (نخله، بی‌تا، ص ۲۱۶).

آرتور جفری درباره این واژه آورده است: از معدود واژگانی است که تقریباً همه دانشمندان مسلمان به دخیل بودن آن از فارسی اذعان کرده‌اند. وی صورت اصلی این کلمه را «استبر / اسپبر» می‌داند که صورتی از ستبر به معنای بزرگ، ضخیم و درشت و ظاهراً از ریشه استوار به معنای محکم و ثابت است. وی در نهایت می‌نویسد: نمی‌توان تردید کرد که واژه مستقیماً از فارسی میانه به زبان عربی راه یافته است (جفری، ۱۳۸۲، ص ۱۱۶-۱۱۷).

بلاسی درباره این واژه آورده است: اصل کلمه در فارسی «ستبر» و «استبر» به معنای ضخیم است و پس از آن، به دیبای ضخیم اختصاص یافته است (بلاسی، ۱۳۶۹ق، ص ۱۵۹).

منجد نیز به نقل اقوال پیشینیان درباره معرب و فارسی بودن کلمه می‌پردازد. وی احتمالات مطرح شده درباره اصل کلمه را نیز آورده است (منجد، ۱۳۹۸ق، ص ۸۳-۸۴) و بعد از نقل دیدگاهی که استبرق را معرب «استبرک» می‌داند، می‌نویسد: «بلکه استبرک معرب استبرق است که در آن، قاف به کاف مبدل شده است». او بعد از نقل نظر ادی شیر که اصل کلمه را «استبر» می‌داند، می‌گوید: «به نظر من، استبرق معرب «استبره» است» (همان، ص ۹۳-۹۴).

با وجود این، برخی این واژه را عربی و از ریشه «برق» دانسته‌اند و در توجیه این دیدگاه، استبرق را فعل مزیدی از

«برق» می‌دانست، برخی مفسران نیز وجه تسمیه این نوع پارچه را تَلَالُؤ و درخشندگی آن شمرده‌اند (ابن‌کثیر دمشقی، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۱۴۱). زجاج نیز گرچه در معانی القرآن ذیل آیه ۵۳ سوره «دخان» این مطلب را نقل کرده است (زجاج، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۴۲۸)، اما ذیل آیه ۲۱ سوره «انسان» به انتقال این واژه از فارسی به عربی تصریح دارد (همان، ج ۵، ص ۲۶۳).

د. استبرق در ترجمه‌های فارسی قرآن کریم: برخی در ترجمه آیات مشتمل بر واژه استبرق، به جست‌وجوی معادل نپرداخته‌اند، بلکه در ترجمه نیز از خود این کلمه بهره گرفته‌اند (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۵، ص ۶۷۶). البته گاهی نیز عبارت «حریر ستبر» را میان دو کمان و به‌عنوان توضیح بر آن افزوده‌اند (ترجمه الهی قمشاهی و معزی).

گذشته از ترجمه‌هایی که در برگردان متن نیز از خود واژه بهره گرفته‌اند، در دیگر معادل‌هایی که در ترجمه این واژه ارائه شده است، غالباً شاهد ترکیبی از دو کلمه هستیم؛ حریر، ابریشم یا دیبا که به جنس پارچه اشاره دارند، به علاوه واژگانی همچون ستبر / سطر و ضخیم که به خصوصیت این حریر - که در حقیقت، وجه تمایز آن از واژه همنشین «سندس» می‌باشد - می‌پردازند، این ترکیب را تشکیل داده‌اند.

معادل‌های ارائه‌شده برای این واژه عبارتند از: «دیبا» ستبر (رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۳۴۲) که با شکل نگارشی «دیبا سطر» نیز فراوان کاربرد یافته است، «دیبا ضخیم» (ترجمه صفوی، حلبی، رهنما)، «حریر ضخیم» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۵۶، ج ۶، ص ۶۷۱)، «ابریشم ضخیم» (ترجمه مشکینی، صفارزاده)، «ابریشم ستبر» (ترجمه انصاریان، پاینده، پورجوادی)، و «حریر سطر» (ترجمه سراج، الهی قمشاهی).

از ترکیبات کم‌کاربردتر می‌توان به «پرنیان ستبر»

باب استفعال شمرده‌اند که به مرور کاربرد اسمی یافته است. اینان می‌کشند نظرشان را با استشهاد به برخی افعال مضارع که به‌عنوان اسم کاربرد یافته‌اند، توجیه نمایند (فهمی خشیم، ۱۹۹۷م، ص ۴۱-۴۳). اما با این حال، ناگزیر شده‌اند از باب توافق لغات هم که شده است، به فارسی بودن کلمه اعتراف کنند (جمیلی، ۲۰۰۲م، ص ۲۰۵-۲۰۶).

ب. استبرق در کتب لغت و ادب عربی: بسیاری از اهل لغت و ادب عربی همچون ابن‌درید، جوهری و ابن‌اثیر، به فارسی بودن این کلمه اذعان نموده و آن را «دیبا ضخیم» معنا کرده‌اند (ابن‌درید، ۱۹۸۷م، ج ۳، ص ۱۳۳۶؛ جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۱۴۵۰). صورت اصلی کلمه را نیز یکی از اشکال استروه (ابن‌درید، ۱۹۸۷م، ج ۳، ص ۱۳۲۶)، استبره (استرآبادی، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۶۴)، اسطبر (سکاکی، ۱۴۰۷ق، ص ۵۸۵) یا استبرک (کفومی، ۱۴۱۹ق، ص ۱۶۱) دانسته‌اند.

در این میان، سیبویه عبارتی دارد که با توجه به آن، شاید بتوان گفت: وی این واژه را عربی و مأخوذ از «برق» می‌داند؛ چراکه او در بیان دلیل ممنوع‌الصرف بودن این کلمه، به وزن آن، که «استفعال» است، استدلال می‌نماید (سیبویه، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۳۱).

ج. بررسی کلمه در تفاسیر: در تفسیر این واژه، برخی از مفسران تنها به‌معنای آن یعنی «دیبا ضخیم» و «ستبر» اشاره کرده‌اند (نحاس، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۲۳۷؛ ج ۶، ص ۴۱۶). اما بسیاری نیز اذعان داشته‌اند که این کلمه با همین معنا از فارسی گرفته شده است (ابن‌قتیبه، بی‌تا، ص ۲۲۷). اینان گاه به اصل فارسی آن نیز پرداخته‌اند و در این باره، استبره (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۶، ص ۷۲۱؛ فخررازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۱، ص ۴۶۱)، استبرک (سمرقندی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۳۴۵) را محتمل دانسته‌اند.

پیرو نظریه‌ای که استبرق را واژه‌ای عربی و از ریشه

(منوچهری) (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۱۱۶). چنان‌که گذشت، این واژه در متون فارسی نیز به کار رفته است. اما این کاربرد اندک، نمی‌تواند مجوزی برای عدم ترجمه واژه در برگردان متن قرآنی باشد؛ چراکه این واژه برای مخاطب فارسی زبان کنونی مأنوس نیست.

۲. معادل‌های ترکیبی: دیبا، حریر و ابریشم، معادل‌های مطرح‌شده برای جنس این پارچه‌اند.

«دیبا» در برهان قاطع این‌گونه تعریف شده است: «قماشی باشد از حریر الوان» (ابن‌خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۹۰۸). در لغت‌نامه دهخدا نیز آمده است: «... دیباچ معرب آن است. نوعی جامه ابریشمین منقش باشد. تازیش حریر بود. استبرق دیبایی سستبر است. سندس دیبایی تنک» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۱۳۵). «حریر» لفظی عربی و به معنای «لباس ابریشمین» است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۱۸۴). در مهذب الاسماء «پرنیان» معنا شده است (زنجی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۸۵) و در یکی از آیات قرآن، در توصیف لباس بهشتیان کاربرد یافته است: ﴿وَلِبَاسُھُمْ فِیْھَا حَرِیْرٌ﴾ (فاطر: ۳۳).

هر سه واژه پیش‌گفته می‌توانند توصیف‌گر جنس پارچه باشند. در این میان، گرچه حریر واژه‌ای عربی است، اما کاربرد فراوان آن در ادبیات امروز پارسی‌زبانان، آن را به معادلی آشنا برای واژه پارسی و کهن «استبرک/استبرق» تبدیل نموده است. با این حال، با وجود این لفظ عربی و نیز واژه «ابریشم» که به صورت «ابریسم» در زبان عربی کاربرد دارد، تقریباً تمام مفسران در معنای استبرق، از لفظ «دیباچ» که معرب «دیبا» است بهره گرفته‌اند. این نکته ما را به این مسئله رهنمون می‌گردد که احتمالاً این انتخاب دارای موضوعیت بوده و به دلیل وجود نقش و نگار در آنچه «دیبا» خواننده می‌شود، صورت گرفته باشد. در نتیجه، استبرق نیز باید

(ترجمه مجتبوی)، «حریر درشت‌بافت» (ترجمه انصاریان)، «ابریشم درشت‌بافت» (ترجمه فولادوند)، «حریر لک» و «دیبا لک» (ترجمه دهلوی)، «حریر زربفت» و «ابریشم زربفت» (ترجمه صفارزاده)، «دیبا تنگ» (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۵۶، ج ۶، ص ۶۷۱؛ ج ۷، ص ۱۷۸۴)، «دیبا سستبرق» (صفی‌علیشاه، ۱۳۷۸، ص ۸۰۳) و نیز «دیبا استبرقی» (ترجمه اشراقی، مصباح‌زاده، یاسری) اشاره داشت.

برخی هم در ترجمه این کلمه، به یکی از دو جنبه سازنده آن اشاره داشته‌اند؛ ترجمه‌های «دیبا» (ترجمه الهی قمش‌های، پورجوادی، سراج)، «حریر» (ترجمه ارفع، یاسری)، «حریر و دیبا» (ترجمه فیض‌الاسلام)، «دیبا و ابریشم» (ترجمه مکارم شیرازی)، «ابریشم» (ترجمه کاویانپور، بروجردی)، «جامه‌های ضخیم» (ترجمه نوبری) و «جامه ضخیم و کلفت» (ترجمه فیض‌الاسلام) از این‌گونه‌اند.

ه) نقدی بر ترجمه‌های واژه استبرق:

۱. استبرق: اصالت فارسی واژه «استبرق» موجب شده است که برخی این واژه را به همین صورت در ترجمه به کار گیرند. اما نباید از نظر دور داشت که گرچه این کلمه در اصل فارسی است، اما شکل کنونی، صورت معرب آن است و استفاده آن به همین صورت در ترجمه، صحیح به نظر نمی‌رسد.

در لغت‌نامه دهخدا درباره این واژه آمده است: معرب استبرک است. دیبا؛ دیبای ستر / سطر یا دیبایی که به زر ساخته باشند. دیبای سفت و گنده است؛ مثل اطلس. دیبای ستر است؛ چنان‌که سندس دیبای تُنک است: قاری صفت حله و استبرق و سندس / بر البسه بنویس که از اهل بهشتیم. مخفف آن سترق است: صحرا گویی که خورنق شده ست / بستان هم‌رنگ سترق شده ست

دارای همین خصوصیت باشد.

اما دربارهٔ واژگان بیانگر خصوصیت استبرق، الفاظ «ستبر/سطبر» و «ضحیم» کاربرد بیشتری یافته‌اند.

«ستبر» به معنای «سطبر» است که گنده و لک و پک و غلیظ باشد. استبره و ستبر پارسی و سطبر با (ط) معرب آن است (ابن‌خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۰۹۸؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۱۳۴۶۱). «ضحیم» به معنای ستبر و بزرگ‌جثه است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۱۰، ص ۱۵۱۵۴). از بین این سه واژه، ستبر به لحاظ اصالت فارسی آن، مناسب به نظر می‌رسد، اما ضحیم به دلیل کاربرد بیشتر، مناسب‌تر می‌نماید؛ در نتیجه، ترکیب «دیبای ضحیم» برای استبرق بهتر به نظر می‌رسد.

اما دربارهٔ دیگر ترکیبات:

«پرنیان ستبر»: حریر و دیبای چینی منقش و در نهایت لطافت و نراکت را «پرنیان» گویند (ابن‌خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۳۹۰). با این تعریف، پرنیان نه به مطلق حریر و دیبا، بلکه به دیبای لطیف اطلاق می‌شود و به کارگیری آن حتی با همراهی واژهٔ ستبر، ترجمهٔ مناسبی برای استبرق به نظر نمی‌رسد.

«حریر/ ابریشم درشت‌بافت»: اگر مقصود از غلظت و ستبرگی استبرق، بافت درشت آن در مقایسه با سایر انواع دیبا باشد، استفاده از ترکیب «درشت‌بافت» در بیان خصوصیت آن مناسب می‌نماید؛ چراکه این ترکیب، ویژگی پارچه را سریع‌تر از واژگان ستبر و غلیظ به ذهن منتقل می‌سازد.

«حریر/ ابریشم زربفت»: دیبای زربفت، نوعی حریر است که در آن تارهای زرین به کار می‌برند (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۱۱۳۵). گرچه وجود انواعی از استبرق که تارهای زرین یا تارهایی از طلا در آن استفاده شده باشد، بعید نمی‌نماید، اما به کارگیری این ترکیب در

ترجمهٔ استبرق، گویا در اثر نظریه‌ای است که استبرق را از ریشهٔ «بَرَقَ» و وجه تسمیهٔ آن را برق و درخشندگی این پارچه می‌داند. تعریف استبرق به «دیبای کلفت یا هر پارچهٔ زربفت» در برخی لغت‌نامه‌های فارسی (امام شوشتری، ۱۳۷۴، ص ۲۳؛ دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۱۱۶) نیز تنها در صورتی می‌تواند مؤید صحت این معادل باشد که خود متأثر از نظریهٔ پیش‌گفته دربارهٔ وجه اشتقاق استبرق نباشد.

«حریر/ دیبا لک»: معادل‌های «حریر لک» و «دیبا لک» تنها در ترجمهٔ ولی‌الله دهلوی دربارهٔ استبرق کاربرد یافته‌اند. واژهٔ «لک» که در بیان جنس این دیبا به کار گرفته شده است، گویا متأثر از مفهوم «لک و پک» است که در معنای ستبر وجود دارد (ابن‌خلف تبریزی، ۱۳۶۱، ج ۱، ص ۱۰۹۸)؛ حال آنکه مقصود از به کارگیری واژهٔ ستبر در بیان خصوصیت این نوع از دیبا، اشاره به مفهوم غلظتی است که در آن لحاظ شده است و نه مفاهیم جانبی همچون لک بودن برخی از مصادیق آن. البته شاید بتوان گفت که مقصود مرحوم دهلوی از ارائهٔ این ترجمه، تعریض به یک‌دست نبودن رنگ این پارچه و نقش و نگار آن بوده است.

«دیبای تنگ»: این معادل تنها در ترجمهٔ تفسیر طبری (ج ۷، ص ۱۷۸۷) ارائه شده است. ضبط واژهٔ دوم به احتمال زیاد به صورت تنگ است؛ چراکه یکی از معانی تنگ، محکم، استوار، فشرده، و خلاف نرم است (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۵، ص ۷۰۴۴). این معادل از این‌رو، که واژهٔ تنگ در ادبیات امروزه به این معنا رایج نیست، چندان مناسب نمی‌نماید.

«دیبای استبرقی» و «دیبای ستبرق»: در این دو ترکیب، واژگان «استبرق» و «ستبرق» در معنای مصطلح خود به کار نرفته‌اند، بلکه به معنای غلیظ و ستبر کاربرد یافته‌اند.

مشمول بر آن کلمه، مؤثر واقع شود؛ چنانکه درباره «اباریق» و «استبرق» این‌گونه بود.

نمی‌توان صورت معرب کلمه را در ترجمه آیات به کار گرفت؛ چراکه این کلمات به این شکل در زبان فارسی به کار نمی‌رفته‌اند. علاوه بر این، در بهره‌گیری از شکل غیرمعرب کلمه نیز باید به مخاطب این زمان و فهم او از این واژگان توجه داشت؛ همچنانکه صورت‌های محتمل برای واژه «ابریق» در دوره‌های بعد از نزول، مفاهیمی دیگر گونه از مفهوم زمان نزول به خود گرفته‌اند. نیز فارسی‌زبانان، دیگر «استبرک» را برای دیبای ضخیم به کار نمی‌گیرند. همین امر، کاربرد شکل غیرمعرب در ترجمه آیات را با مشکل مواجه می‌سازد.

در نتیجه، در میان معادل‌های ارائه‌شده برای «ابریق»، لفظ «آبریز» ضمن انتقال خصوصیات ظاهری ابریق، از معایب کمتری برخوردار است. گرچه به دلیل کاربرد کمتر این واژه در ادبیات کنونی، بهتر است توضیحی نظیر «ظرفی همچون گلابدان» را بین دو کمان بعد از واژه معادل اضافه نمود. درباره «استبرق» نیز ترجمه آن به «دیبای ضخیم» یا «دیبای درشت‌بافت» بهتر به نظر می‌رسد.

مؤید این گفتار، نظر امام شوشتری است که می‌نویسد: استبرق از ریشه «ستبر» با افزودن پسوند «ک» ساخته شده است (امام شوشتری، ۱۳۷۴، ص ۲۳). ادی شیر و بلاسی نیز معتقدند: اصل کلمه استبرق در فارسی، «ستبر» و «استبر» به معنای ضخیم است و پس از آن، به «دیبای ضخیم» اختصاص یافته است (ادی شیر، ۱۹۹۸، ص ۱۰؛ بلاسی، ۱۳۶۹ق، ص ۱۵۹).

اما باید توجه داشت که در صورت استعمال بیشتر معنای ثانویه درباره یک واژه، به گونه‌ای که کاربرد لفظ، معنای ثانویه را متبادر به ذهن نماید، استعمال لفظ در معنای اولیه، تنها در صورت بهره‌گیری از قرائن معینه صحیح خواهد بود. از این رو، نمی‌توان استبرق را به معنای ستبر به کار گرفت.

۳. معادل‌های غیرترکیبی: با توجه به آنچه گذشت، نقد ترجمه‌های «دیبای»، «حریر»، «حریر و دیبای»، «دیبای و ابریشم»، «ابریشم»، «جامه‌های ضخیم» و «جامه ضخیم» و کلفت برای واژه استبرق، نیاز به گفتاری مفصل ندارد؛ چراکه پنج ترجمه نخست به خصوصیت ضخامت این نوع از دیبا اشاره ندارند و دو ترجمه اخیر نیز جنس این پارچه‌ها را منعکس نمی‌کنند.

در نتیجه، به نظر می‌رسد ترجمه استبرق به «دیبای ستبر» بهتر باشد. لفظ «دیبای» علاوه بر بیان جنس پارچه، به نگارین بودن آن نیز دلالت دارد و لفظ «ستبر»، در مقایسه با ضخیم و سطر، الفاظ مناسب‌تری هستند. نیز اگر مراد از غلظت و ستبرگی در جنس این دیبای، بافت درشت آن باشد، لفظ «درشت‌بافت» نیز مناسب می‌نماید.

نتیجه‌گیری

اعتقاد به اصالت عربی یا غیرعربی برای یک کلمه، می‌تواند در تفسیر و نیز ترجمه‌های ارائه‌شده از آیات

بلاسی، محمدسیدعلی (۱۳۶۹ق)، *المعرب فی القرآن الکریم*، جمعیه الدعوة الإسلامية العالمية.
 ترجمه تفسیر طبری (۱۳۵۶)، تحقیق حبیب یغمایی، ج دوم، تهران، توس.
 تلمسانی، احمدبن محمد (۱۹۹۷م)، *نفع الطیب من غصن الأندلس الرطیب*، بیروت، دار صادر.
 ثعالبی، محمدبن اسماعیل (۱۳۰۹ق)، *من غاب عنه المطرب*، بیروت، مکتبه الأدبیه.
 ثقفی تهرانی، محمد (۱۳۹۸ق)، *تفسیر روان جاوید*، ج سوم، تهران، برهان.
 جفری، آرتور (۱۳۸۲)، *واژه های دخیل در قرآن مجید*، ترجمه فریدون بدره ای، تهران، توس.
 جمیلی، خالد رشید (۲۰۰۲م)، *أقباس الرحمن فی ادلة نفی العجمة عن القرآن*، بغداد، دارالشؤون الثقافیة العامة.
 جوالبقی، ابومنصور (۱۴۱۰ق)، *المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم*، بیروت، دارالقلم.
 جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۷ق)، *الصحاح تاج اللغه و صحاح العربیة*، ط. الرابعه، بیروت، دارالعلم للملایین.
 حجتی، سیدمهدی (۱۳۸۴)، *گلی از بوستان خدا*، ج ششم، قم، بخشایش.
 خفاجی، شهاب الدین (۱۲۸۲ق)، *شفاء الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل*، چاپ سنگی.
 دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، *لغت نامه دهخدا*، ج دوم، تهران، دانشگاه تهران.
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق)، *المفردات فی غریب القرآن*، تحقیق صفوان عدنان داودی، بیروت، دارالعلم.
 رؤاس قلعه جی، محمد (۱۴۰۶ق)، *لغة القرآن لغة العرب المختاره*، بی جا، دارالنفاثس.
 زبیدی، محمدبن محمد (بی تا)، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بیروت، مکتبه الحیاة.
 زجاج، ابراهیم بن سری (۱۴۰۸ق)، *معانی القرآن و اعرابه*، تحقیق عبدالجلیل عبده شلبی، بیروت، عالم الکتب.
 زرکشی، محمدبن بهادر (۱۳۹۱ق)، *البرهان فی علوم القرآن*،

منابع
 ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (۱۴۲۲ق)، *زادالمسیر فی علم التفسیر*، تحقیق عبدالرزاق مهدی، بیروت، دارالکتب العربی.
 ابن خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۶۱)، *برهان قاطع*، تعلیق و تحقیق محمد معین، ج چهارم، تهران، امیرکبیر.
 ابن درید، محمدبن حسن (۱۳۷۸ق)، *الاشتقاق*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصر، مؤسسة الخانجی.
 — (۱۹۸۷م)، *جمهرة اللغة*، تحقیق رمزی منیر بعلبکی، بیروت، دارالعلم للملایین.
 ابن سیده، علی بن اسماعیل (۱۴۱۷ق)، *المخصص*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
 — (۲۰۰۰م)، *المحکم والمحیط الأعظم*، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت، دارالکتب العلمیة.
 ابن عباس (۱۳۶۵ق)، *اللغات فی القرآن*، قاهره، مطبعة الرسالة.
 ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (بی تا)، *تفسیر غریب القرآن*، بیروت، دار و مکتبه هلال.
 ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن (۱۴۱۹ق)، *تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
 ابن منظور، محمدبن مکرم (۱۴۱۴ق)، *لسان العرب*، ج سوم، بیروت، دارصادر.
 ابوالفتوح رازی، حسین بن علی (۱۴۰۸ق)، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی.
 ادی شیر (۱۹۸۸م)، *الالفاظ الفارسیة المعربة*، قاهره، دارالعرب.
 ازهری، محمدبن احمد (۲۰۰۱م)، *تهذیب اللغه*، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
 استرآبادی، محمدبن حسن (۱۳۹۵ق)، *شرح شافیة ابن الحاجب*، بیروت، دارالکتب العلمیة.
 امام شوشتری، محمدعلی (۱۳۷۴)، *فرهنگ واژگان فارسی در زبان عربی*، تهران، انجمن آثار ملی.
 بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق)، *معالم التنزیل فی تفسیر القرآن*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

- بیروت، دارالمعرفة. کریم» (۱۳۸۹)، تحقیقات علوم قرآن و حدیث، سال هفتم، ش ۱، ص ۲۲۲-۲۱۱.
- زنجی، محمودبن عمر (۱۳۶۴)، **مهذب الأسماء فی مرتب الحروف والأشیاء**، تصحیح محمدحسین مصطفوی، تهران، علمی و فرهنگی.
- سکاکی، یوسف بن ابی بکر (۱۴۰۷ق)، **مفتاح العلوم**، ط. الثانيه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- سمرقندی، نصرین محمد (۱۴۱۶ق)، **بحرالعلوم**، بیروت، دارالفکر. سورآبادی، عتیق بن محمد (۱۳۸۰)، **تفسیر سورآبادی**، تحقیق علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو.
- سیبویه، عمروبن عثمان (بی تا)، **الکتاب**، بیروت، دارالجمیل. سیوطی، جلال الدین (۱۴۱۶ق)، **الإتقان فی علوم القرآن**، بیروت، دارالفکر.
- (بی تا الف)، **المتوکلی**، ترجمه ویلیام بل، قاهره، بی تا.
- (بی تا ب)، **المهذب فیما وقع فی القرآن من المعرب**، بیروت، دار الاحیاء التراث العربی.
- (۱۹۹۸م)، **المزهر فی علوم اللغة وأنواعها**، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- صفی علیشاه، حسن بن محمدباقر (۱۳۷۸)، **تفسیر صفی**، تهران، منوچهری.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، چ سوم، تهران، ناصر خسرو.
- طبری، محمدبن جریر (۱۴۱۲ق)، **جامع البیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دارالمعرفه.
- طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵)، **مجمع البحرین**، تحقیق سیداحمد حسینی، چ سوم، تهران، کتابفروشی مرتضوی.
- عبدالعزیز، محمدحسن (بی تا)، **التعریب فی القسیدم و الحدیث**، بیروت، دارالفکر العربی.
- فخررازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰)، **مفاتیح الغیب**، ط. الثالثه، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فراء، یحیی بن زباد (۱۹۵۵م)، **معانی القرآن**، مصر، دارالمصریه.
- فهمی خشیم، علی (۱۹۹۷)، **هل فی القرآن أعجمی؟**، بیروت، دارالشرق الاوسط.
- فرشچیان، رضا، «سرادق» سراپرده و ترجمه های فارسی قرآن
- منجد، صلاح الدین (۱۳۹۸ق)، **المفصل فی الألفاظ الفارسیة المعربة**، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- میبدی، رشیدالدین (۱۳۷۱)، **کشف الأسرار و عدة الأبرار**، تحقیق علی اصغر حکمت، چ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- نحاس، احمد بن محمد (۱۴۰۸ق)، **معانی القرآن الکریم**، تحقیق محمدعلی صابونی، مکه، جامعه ام القرى.
- نخلة، رفائیل (بی تا)، **غرائب اللغة العربیة**، ط. الرابعة، بیروت، دارالمشرق.